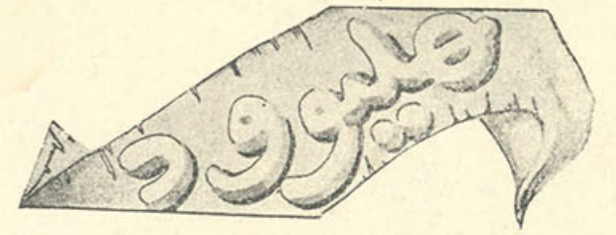




۲



دو صورت و يك سيرت

«گاربو» هنر قصه!

خواننده عزیز، آیا عکسی را که از «گرناگاربو» در شماره اول چاپ شده بود بخاطر دارید؟ پس از مدتها «گاربو» را در تهران می بینیم. امروز که این چند کلمه را یاد داشت میکنم او را دیدم؛ بکلی عوض شده است؛ میرقصه ورلی کمندی بازی میکند. عجب... «گاربو»... آن کاربوتیکه همیشه او را در رول های جدی میدیدیم، حال چرا اینطور شده است؟ بعد ها برای شما شرح خواهیم داد.

(عکس روی جلد)

کلارك گابل

جوانی حادثه جو، قوی هیكل، جذاب و پرشور بود. بكارهای مختلفی دست میزد. زمانی پزشك، يك وقت مهندس استخراج نفت و گاهی نیز كارگر كارخانه كائوچوسازی بود، ولی هیچگاه كمالت نیبیرد که روزی مشهور ترین هنرپیشه جهان خواهد شد. ولی سر نوشت این جوان مصمم و ساعی جز هنر پیشگی چیز دیگری نبود. در جوانی هر روز سیبهایش را میتراشید غافل از اینکه همین سیب های قشنگش روزی در شهرت بی نظیرش تأثیر خواهد داشت!

«کلارك گابل» در اول فوریه سال ۱۹۰۱ در «کادیز»، «اهایو» (یکی از کشورهای متحد امریکا) متولد شده است. قد وی ۱۸۴ سانتیمتر است و دارای موها و چشمانی قهوه ای رنگ میباشد. «ویلیام گابل» پدر «کلارك» که از مقاطعه کاران آن شهر بود نسبت به فرزندش زیاده از حد علاقمند بود. هنوز «کلارك» طفلی بیش نبود که مادرش فوت کرد. چندی پس از این واقعه، «کلارك» با پدرش با ملاکشان در «پنسیلوانیا» مسافرت نمودند.

هنگامیکه «کلارك» پنجساله بود، پدرش بار دیگر ازدواج کرد و کودک تدریجاً با نامادری خود انس گرفت. چندماه بعد خانواده «گابل» بشهر «هوپدایل» واقع در «اهایو» مسافرت نمودند و «کلارك» که در آن زمان هشت ساله بود، در این شهر کوچک بانصد نقری بدرسه میرفت. در سالهای اول تحصیل «کلارك» مصمم شد که علم پزشکی فرا گیرد و با جدیت غربی که خاطره آن تا کنون از یادش نرفته، مشغول تحصیل گشت. در آن زمان «کلارك» جوان روزها در يك كارخانه كائوچو سازی كار میکرد و شبها در مدرسه عالی شهر دروس پزشکی میخواند و در مواقع بیکاری نیز در کلاسهای دروس فیزیک و شیمی حضور مییافت و تجربیاتی در این دو علم اندوخت. امروز «کلارك گابل» وقتیکه در خصوص آنروزها صحبت میکند،



«رابرت تایلور» را بدام عشق خویش اسیر کرد

نام حقیقی «باربارا استانیوک» که از اهالی «بروکلین» نیویورک است، «روبی استینوس» میباشد و از پدر و مادری «اسکاتلندی» و «ایرلندی» بوجود آمده است. وی در یکی از آموزشگاه های بروکلین تحصیل میکرد و از بازیکنان معروف تیم «باسکت بال» بود و نیز در نمایشهاییکه در این آموزشگاه داده میشد، شرکت میجست و علاقه داشت که رقاصه ماهری شود و چون نیز معلمه یکی از مدارس مذهبی بود و روزهای یکشنبه دروس مذهبی تدریس مینمود، بی میل نبود که بعضویت هیئت مرسلین بکشور آسانی چین رود.

چندی «باربارا» جزء دسته ای از آوازه خوانان در یکی از تماشخانه های نیویورک بكار مشغول بود و اولین رلی که در عالم تأثیر بدو محول شد، نقش کم اهمیتی بود و بعداً در یکی از نمایشها ایفای رل نخست را بعهده گرفت و با هنرمندی و زیبایی خود دل تمام تماشاچیان را بر بود و سپس در نمایش معروف و مهم دیگری رل محوله را با مهارت تامی ایفا نمود و خود را هنرپیشه توانائی معرفی کرد. در همین نمایش بود که برای اولین بار امتحان خویش را بدرستی داد و موفقیت کامل حاصل نمود، بطوریکه توانست با کمپانی بزرگ کلمبیا قراردادی منعقد کند و برای نخستین بار در زندگی در فیلم «در قفل شده» ظاهر شد و کسب شهرت کرد و هنگامیکه در فیلم «مکزیکالی روز»، از محصولات کلمبیا بازی کرد، در زمره ستارگان درجه اول درآمد.

«باربارا» چندی بعد، از شوهر خود «فرنک فی» طلاق گرفت و هنگامیکه با «رابرت تایلور» آشنائی پیدا نمود چنان او را فریفته خود ساخت که در نظر نخستین تیر عشقش در دل او کارگر شد و مدتی نگذشت که باز دواجش درآمد. فیلمهای مهمی که وی تا بحال در آنها شرکت کرده عبارتند از: «پرستار شب»، «باین بزرگی»، «قیمت خرید»، «چای تلخ ژنرال ین»، «استلادالاس»، «پسر طلابی»، «راه آهن سرتاسری امریکا»، «خانم ایو»، «خانم مرد بزرگ» و «بن تعلق داری».

با تبسم مخصوص خود، چنین میگوید: راستی چه زندگانی سختی بود! «کلارك» روزی در یکی از کافه های شهر با دو جوان هنرپیشه آشنا شد و آنها ویرا برای ایفای رل کم اهمیتی بتئاتر خودشان دعوت کردند. «کلارك» با خوشحالی غیر قابل وصفی پیشنهاد آنها را پذیرفته باقی در صفحه ۹

... این «بریرخ» علاقه غربی بلباسهای شرقی دارد، آرایش او صورت او نیز همیشه نماینده ذوق شرقی اوست؛ رویه گرفته اگر میخواستند فیلمی برای ایران بزبان فارسی تهیه کنند بعقیده ما زیباتر و ساده تر و دلربا تر از او ستاره ای نییافتند!



عقیده شما چیست؟

... آری! دیگران هم با ما هم عقیده اند. اصلاً میدان رقابت «ماريون» محدود و مخصوص بخود اوست.

شرح حال او

را میخواهید؟... افسوس، «ماريون» در این قسمت نیز مثل اغلب شرقیها اسرار آمیز است، یعنی از رموز زندگی او کسی اطلاع ندارد.

... فقط روزی

مردم از وجود او اطلاع یافتند که کارخانه «وارنر» او را باوج شهرت رسانده بود.

با کنجکاوی

که در مسراغ دارید مطمئن باشید راجع به «او» مطالب تازه ای به چنگ آورده و محرمانه بنظر شما خواهیم رسانید.

... فقط کافی

است که «میس مساربوت» را فراموش نفرمائید.

چشم والده آقا

مصطفی بدور، «باسباشمل» هم میگفت: از «ماريون هال» بدش نیاید... او هم بله؟

اهالی این ناحیه، مردمی موهوم پرست هستند. عقیده دارند که مردان نباید از ماهیهای بزرگ ترسی داشته باشند، زیرا ماهیها را دشمن زنان میدانند این حیوانات دریایی هر جا که بر زنها دست یابند بسوی آنان شنا خواهند کرد تا از آنها انتقام بکشند. معروف است که در ازمنه گذشته زنی بعاتت زنان، یکی از ماهیهای بزرگ را که یکی از خدایان بوده، فریب داده، ماهی چنان خشمگین شد که از شدت غضب، جزیره ای را که آن زن در آن سکنی داشت، بر سر او فرو ریخت و نسبت بجنس زن کینه ای در دل گرفت و بدین سبب ماهیها در بی فرصتی مناسب برای گرفتن انتقام از زن هستند.

هنگامی که ایفا کنندگان رلهای فیلم «جنوب باگوپاگو» و فیلم برداران آن که برای تهیه فیلم عازم نواحی کرانه «کوتا» در جزیره «هاوائی» بودند در باره این نقاط چنین توصیفی میشنیدند و تساحها و خزندگان و حیوانات آنجا را بخاطر میآوردند شوق و ذوقشان از ترس از میان میرفت ولی «جان هال» که رل نخست مرد را در این فیلم به عهده دارد و سالها در جزایر اقیانوسیه بسر برده است، بدانها میگفت رفقا، ترسی ندارد. اگر موضوع انتقام در میان باشد، زنها باید بیشتر از ما مردان بترسند زیرا ما از این اجناس لطیف دل پری داریم. حال تأیید و یا تکذیب این نظریه بسا خود خوانندگان است و اگر گفتگو و مباحثه در این باره، بجایهای باریکی بکشد، تقصیری متوجه ما نخواهد بود؛ ولی بخوانندگان مرد خود نیز تذکر میدهم که آقدر حق را بجانب خود ندانند، زیرا یکی از بانوان نویسنده میگوید: «زنهار چه در دل دارند، نگاه میدارند و مردان بر زبان میرانند» ممکن است جنس زن نیز از شما دلخوریهائی داشته باشند ولی گله خود را بر زبان نمیآورد.

هنر پیشگان و فیلمبردان در سرزمین هاوائی

چند هفته پیش از آنکه تهیه فیلم «جنوب باگوپاگو» در محوطه کارخانه آغاز شود، «ادوارد اسمال» تهیه کننده و مدیر فیلم، عده ای از فیلمبرداران را بجزایر هاوائی فرستاد که از مناظر زیبای آن حدود صحنه هائی تهیه گردد؟

گرچه چندین صحنه فیلم در جزایر «آوهو»، «موئی» و «کوئی» تهیه گشته ولی بیشتر آن از نواحی کرانه «کوتا» در جزیره هاوائی فیلمبرداری شده است و برای فیلمبرداری، ۲ هزار تن از بومیسات شرکت داشتند و سیصد قایق کوچک بکار رفت و دهکده ای نیز بر پا گشت. پس از پایان فیلمبرداری، این دهکده ساختگی، بخود بومیان واگذار گردید و هنر پیشگان و فیلمبرداران بهولیوود باز گشتند و در آنجا نیز دهکده دیگری ساختند و بقیه فیلم را در آنجا تهیه کردند.



در یکی از صحنهها، هنر پیشگان مجبور بودند از غذای بومیان باگوپاگو که مطابق میلشان نبود، بخورند، و اشتهای زیادی از خود نشان دهند و چون نمیتوانستند چنین غذائی بلب برند مقدار زیادی بستنی که بی شباهت باین غذا نبود تهیه شد.

اشکال دیگر تهیه فیلم، بوجود آوردن مناظر حقیقی بجزایر هاوائی در دهکده ای بود که در هولیوود ساخته بودند. ولی کار خانه سینمایی برهنه این مشکلات فایده آمد و در محوطه ای بساحت ۲۳ هزار فوت مربع دهکده ای بنا کرد که با دهکده های هاوائی فرقی نداشت.

ایفا کنندگان رلهای نخست

ایفای رلهای نخست این فیلم را «ویکتور مک لکن»، «جان هال»، «فرانسس فارمر»، «المپ برادانا»، «جن لکهارت» و «دوگلاس دمیریل» بعهده دارند.

«جان هال» که رل نخست مرد را بازی میکند، جزایر اقیانوسیه را میهن خود میدانند. وی سالهای متعددی از عمر خود را در این جزایر گذرانده است و هنگامی که پس از چندی دوری، برای تهیه فیلم به جزیره هاوائی میرفت، در بین راه به همراهات خود گفت: «بوی وطن میآید!»

وقتی دوسه سال بیشتر از عمرش نیکگذشت، «هال» بجزیره «ناهییتی» در اقیانوسیه رفت و هنوز آن ایام را فراموش نکرده است که با کودکان بومی در کنار کرانه ها، آب بازی میکرد. «جان» در بیشتر مسابقه های شنا که در جزیره تشکیل میشد شرکت داشت و در سال ۱۹۲۶ در مسابقه رتبه اول را حائز گردید. این هنر پیشه زیبا هنرمندی

«جنوب باگو»

و مهارت خود را در شنا ضمن تهیه این فیلم نیز بکار میبرد.

پس از چندی اقامت در جزایر این حدود، هال برای تحصیل بکشور های متحد امریکا رفت و دوره آموزشگاه ابتدائی را در آنجا بیابان رسانید و سپس عازم سوئیس شد و در دانشگاه «انتر ناسیونال» مشغول تحصیل گردید. در این کشور نیز در مسابقه های ورزشی شرکت میجست و در مدت تعطیل «هال» به نقاط ییلاقی فرانسه سر میزد و چندی بعد عازم «ناهییتی» شد.

برای جوانی جهان دیده مدیج «ناهییتی» ناچیز و کوچک مینمود. لذا «جان» عازم «کالیفرنیا» گردید و بهولیوود رفت و بسراغ یکی از دوستان خود شتافت و بوسیله وی، با یکی از مدیران ار کسترها آشنائی پیدا کرد و در نمایشی که وی میداد شرکت کرد، «هال» چندی رلهای کوچکی در هولیوود بازی میکرد تا اینکه «ساموئیل گلدوین» رل نخست فیلم «گرد باد» را بدو واگذار کرد.

«فرانسس فارمر» که ایفای رل «روبی» را بعهده دارد، در باره ورود خود بعالم سینما چنین میگوید: «وقتی من بهولیوود قدم گذاشتم. مثل این بود که بجهان جدیدی وارد شده ام، به مقام مهمی رسیده بودم و نمیدانستم چه میکنم.» «فارمر» چهار سال در دانشگاه واشنگتن

«المپ برادانا» و «فرانسس فارمر»

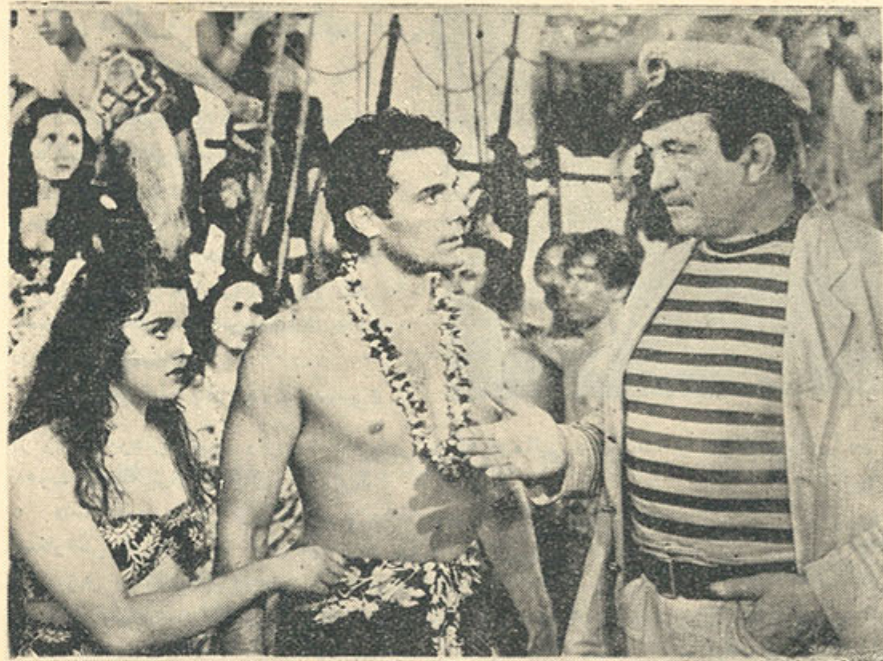
در یکی از صحنه های مهیج فیلم

«جنوب باگوپاگو»

«ویکتور مک لکن»، «جان هال»

و «المپ برادانا» در یکی دیگر

از صحنه های فیلم



تحصیل میکرد و در بیشتر نمایشهائی که در این دانشگاه داده میشد شرکت مینمود. اتفاقاً در همین اوقات در یکی از مسابقه های نویسندگی اول شد و بخرج تشکیل دهندگان مسابقه، به اروپا مسافرت کرد و از شهر های اتحاد جماهیر شوروی، آلمان، لهستان، فرانسه و انگلستان دیدن نمود.

بهترین ایام زندگی در نظروی، روز هائی بود که در شهر مسکو مخصوصاً در تماشاخانه هنر این شهر بسر میبرد.

«فارمر» در بازگشت از روسیه، به نیویورک رفت و در آنجا باتفاق یکی از نمایندگان سینمایی بهولیوود رهسپار گردید و با شرکت در فیلم: «بیا و آنرا بگیر» شهرت زیادی کسب کرد. معمولاً در نوشتن شرح حال هنر پیشگان

بیوگرافی نویسا، تمایل و علاقه هنر پیشه را در او ان کودکی نسبت بفن هنر پیشگی بیان میدارند و پس از سالها ناامیدی ویرا بهولیوود راه

باگوپاگو

میدهند. ولی در نوشتن شرح حال «ویکتور مک لکن»، این عبارات بدرد نیخورد. چرا؟ پس بگذارید شرح حال او را برای شما نقل کنم. ویکتور انگلیسی است، ولی از آن انگلیسها که اساساً حس جاه طلبی در وی وجود ندارد.

هنگامی که جنگ «بوئر ها» در گرفت، برای سرگرمی خود خواست بافریقای جنوبی رهسپار شود ولی پدرش او را از انجام این تصمیم بازداشت. سپس «ویکتور» بفرکانادا افتاد. به آنجا رفت و مدتی در شهرهای «آون»، «سوندا»، «پرت اتر»، «وینی پک» بسر میبرد و با برادرش در شهر اخیر ملاقات نمود و با وی شریک شد.

پس از چندی، پسرک برای شرکت در جنگ بین الملل بانگلستان شتافت و در ارتش ثبت نام کرده به عراق آمد و بسمت یکی از فرماندهان «شیخ سعید» برگزیده شد و سه هزار سرباز تحت اختیار خویش داشت. در این کشور باحوادث بزرگی روبرو گردید. ولی از هیجیک نهراسید یکبار خرمای سمدار بخورد او دادند و بار دیگر کاردی در پشتش فرو بردند.

هنگامی که «ویکتور» بانگلستان بازگشت در نظر داشت بزندگی سیاسی خود ادامه دهد، ولی آشنائی او با یکی از کارگردانان سینمایی باعث مسافرت وی بهولیوود گشت.

...

المپ برادانا دوشیزه ای سیاه چشم و موسیاه است و دارای جذابیت و فریبندگی خاصی میباشد. وی در رقص نیز مهارت زیادی دارد. این هنر پیشه هنگامی دیده بر جهان گشود که جنگ بین الملل در شرف اتمام بود.

در ۸ سالگی «المپ» در روی صحنه های تماشاخانه های فرانسه که در آنجا تولد یافته بود ظاهر میشد. شهرت وی رفته رفته در سراسر قاره اروپا پیچید. «ادوارد هشتم» پادشاه مستعفی انگلیس و

«گوستاو» پادشاه سوئد، هنرمندی ویرا میستوندند. پس از شرکت در نمایشی که در «لوکارنو» داده شده «المپ» بدریافت دست بندی از طرف شهزاده خانم «موناکو» نایل گشت. برادانا، مدتی در نمایشهای «فولی برژه» شرکت جست و باتفاق دسته ای از هنر پیشگان به کشورهای متحد امریکا رفت.

در نخستین نمایشی که در نیویورک داده شده وی در آن شرکت داشت و خود را بجامه دوستداران تماشاخانها معرفی کرد. هولیوود نیز فوراً دست بر او گذاشت.

«المپ» تا بحال در چندین فیلم مهم بازی کرده است که معروفترین آنها عبارتند از: «تعطیل دانشکده»، «آخرین قطار مادرید»، «بهشت گمشده»، «بفرانسه ادا کن» و «بایان خوش».

المپ اکنون با خانواده خود در یکی از دهات اطراف هولیوود زندگی میکند و تابعیت دولت امریکا را نیز کسب کرده است. آیا میدانید «برادانا» چرا چنین نامی برای خود انتخاب کرده؟ حتماً خیر! «برادانا» در یکی از تماشاخانه های پاریس بدینا آمده و پدر و مادرش نیز اسم تماشاخانه را بروی او گذاردند.

داستان فیلم

«مک لکن» در جستجوی مروارید با کشتی خود یکی از جزایر اقیانوسیه حرکت میکند. ورود این کشتی در این جزیره، صلح و آرامش عمومی را برهم میزند و در قلب «جان هال» پسر رئیس قبیله نیز آتشی از عشق زنی بنام «فرانسس فارمر» که در این کشتی است، مشتعل میسازد بطوریکه «جان» از «المپ برادانا» معشوق دیرین خود دست میکشد و بوی دل می بندد.

در نزاعی که در اثر بد رفتاری ملوانان نسبت به بومیان، در میگیرد رئیس قبیله کشته میشود و «فرانسس» هنگامیکه درمی یابد مانع وصال «جان هال» و «المپ برادانا» شده است، تصمیم میگیرد عشق خود را فدای خوشبختی آنان سازد. ولی «هال» چگونه خواهد توانست از او دل بر کند؟

اینجاست که قلم نویسنده نمایشنامه قدرت خود را معلوم میسازد. عاشق و معشوق دیرین را بهم میرساند. ولی چطور؟ آرامش باردیگر سراسر جزیره را فرامیگیرد، ولی چگونه؟ باید خود فیلم را ببینید.



یکی دیگر از شاهکارهای

«والت دیسنی»

آخرین فیلم صنعتی که «والت دیسنی» تهیه کرده «سالودوس» نام دارد که از روی «اکارلادو برزیل» تهیه شده و مربوط به آمریکای جنوبی است. این فیلم تمام رنگی است و «دونالدک» یکی از قهرمانان معروف فیلمهای صنعتی با همبازی خوشه‌ای بنام «جو زکارو» در آن شرکت جسته است. پس از پایان فیلمبرداری «والت دیسنی»



از زنان مردان مشهور و برجسته کشور برزیل که در هالیوود بودند، دعوت کرد که برای تماشای فیلم بروند.

«سالودوس» که آمریکای جنوبی را از نظر «والت دیسنی» و همکارانش که سال پیش بدان قاره رفته بودند، نشان میدهد، اکنون در برزیل و کشورهای همجوار آن بعرض نمایش گذاشته شده و سپس در کشورهای متحد آمریکا و دیگر کشورهای جهان نمایش داده خواهد شد.

رابرت تیلور در دست اسپانیا ایستاده است؟

چندی پیش رادیوها و خبر گزارهای آلمان بجهانیان اطلاع دادند که یک بمب افکن آمریکایی از روی اجبار در خاک مراکش اسپانیا فرود آمده و سر نشینان آن دستگیر شده اند و «رابرت تیلور» هنرپیشه مشهور نیز یکی از آنهاست.

«رابرت تیلور» که در اینوقت در هالیوود بود و یکی از رلهای فیلم «باسداران باتان» را انجام میداد، از شنیدن این خبر شانه های خود را بالا انداخته گفت: «بلکه هم اینطور باشد و من خود نمیدانم»

فرزندان هیتلر!!!

فرزندان هیتلر؛ لابد میگوئید هیتلر زن ندارد که بچه داشته باشد؛ «فرزندان هیتلر» نام فیلمی است که از روی کتاب «پرورش برای مرگ» اثر «گرگور تسیم» تهیه شده است و از محصولات کارخانه فیلمبرداری «ار.ک.او.راديو» میباشد.

«فرزندان هیتلر» چگونگی آموزش و پرورش کودکان و جوانان را در آلمان نازی نشان میدهد و تقریباً به تمام زبانهای دنیا ترجمه شده و قریباً برای نمایش بکلایه کشورهای متفق و بیطرف فرستاده خواهد گشت. فیلم دیگری نیز بنام «چهره فوهرر» یا «چهره پیشوا» درباره آلمان تهیه شده «دونالدک» قهرمان فیلمهای «والت دیسنی» ایفای

رل نخست آنرا بعهده دارد.

فیلمبرداری هم بی خطر نیست

هنگام فیلمبرداری فیلم «که برای وی زنگک صدامیکند»، سنگهای کوههای «سی برانوادا» در شمال کالیفرنیا، بر محوطه ای که فیلم برداشته میشد فرو ریخت و نزدیک بود گذشته از وارد آوردن خسارت، تلفات جانی هم بدهد، «سموود» کارگردان فیلم برای جلوگیری از وقوع این قبیل وقایع احتمالی، اشخاصی را بر فراز کوهها گماشت تا در موقع فرو ریختن سنگها، اعلام خطر کنند. یکی از قطعات بزرگ سنگ راه را سد کرده بود و برای از بین بردن آن، دینامیت بکار برده شد.

م.م.م. از ویندل ویلکی آتاب میخرد

کارخانه «مترو گلدوین مایر» حاضر شده است ببلوغ هنگفتی کتاب «یک دنیا» اثر معروف «ویندل ویلکی» سیاستمدار مشهور آمریکایی را برای فیلمبرداری خریداری کند.

«هنری فوندا» پهای میز محاکمه احضار میشود!!

«هنری فوندا» که چندی پیش در نیروی هوایی کشور های متحد آمریکا وارد شد، پهای میز محاکمه احضار شده است.

«بار باراجین تامون» از اهالی «لنک بیچ» در «کالیفرنیا» مدعی است که «فوندا» پدر دختری است که در ماه ژوئن از او متولد شده است و چون هنر پیشه معروف، ادعای او را رد کرده، وی به دادگاه شکایت کرده است.

باید دانست که «فوندا» متأهل است و خود دو فرزند دارد.

چنگک هولیوود را هم نمی شناسد!!

در آمریکا مثلی است معروف که «چنگک هیچکس را نمیشناسد». همه، همه از پیر و جوان، فقیر و ثروتمند، زن و مرد باید در راه میهن خدمت کنند.

در اوائل ورود آمریکا به چنگک، اغلب هنر پیشگان داوطلبانه در ارتش ثبت نام کردند و هولیوود چون میدید که اهالی هنرمندش او را ترک میگویند، در جستجوی مستأجرین تازه ای برآمد و هنرپیشگان جدیدی بخود راه داد ولی طبق آخرین اخباری که رسیده، ارتش براین هنرپیشگان که چند ماهی از اقامت آنان در شهر سینمایی نگذشته، دست نهاده و آنها را میطلبند.

«جاک بنی» هنرپیشه کمدی در ارتش آمریکا

همانطوریکه در شماره اول خبر داده بودیم که ممکن است «جاک بنی» بایران بیاید، جاک امیرآباد ما را نیز دیدن کرد یعنی، بایران آمد.



این هنر پیشه معروف کمدی رادیو و سینما نیز در لباس سربازی بمیهن خود خدمت میکنند. در این عکس وی و یکی از رفقایش خبرهای شهر «هولیوود» را که چندی است از آن دور شده اند، میخوانند.

«ادی کانتور» بنوشابه لب نمیزد

ولی رندان او را از راه دربرندند!!

«ادی کانتور» هنرپیشه کمدی مشهور از جمله هنرپیشگانی است که بنوشابه لب نمیزد و در مجالس فقط شیر مینوشد، ولی رندان کهنه کار بالاخره او را هم از راه دربرندند و درسلک خود در آوردند. در مجلسی که برای تشویق مردم بخريد اسهام دولتی تشکیل شده بود «ادی» سخنرانی کرد و سپس یکی از حضار از جا برخاسته، اظهار داشت حاضر است در کمال میل دو سهم بخرد، ولی در صورتیکه «ادی کانتور» یک کیلاس مشروب بخورد. هنرپیشه کمدی کیلاس شراب را سر کشید، ولی چنان عقل از سر او پرید که دو سه روزی درحال مستی بود.

اگر میخواهید یک داستان حقیقی را بخوانید

کتاب

اندیشه های هنر گل

یا

اعتراف هنر

که نگارنده آن، معز می باشد قبلا بیش خرید نمائید

۵۰۰ نسخه بیشتر چاپ نمیشود

بدفتر هولیوود مراجعه کنید

والا بخواندن آن موفق نخواهید شد

سخنرانندگان هولیوود

میتوانند در اطراف موضوعات ادبی و علمی و سینمایی و خانه داری و هر چیز دیگری بخواهند با یکدیگر توسط هولیوود مباحثه نموده و از یکدیگر پرسشهایی نمایند و یک ستون مخصوص از شماره بعد برای آنها باز خواهد شد



«داسکتون» و «ان سترن» در فیلم «میزی مرد خود را گیر میآورد»

«ان سترن» و «جورج رافی» در فیلم «همه برای میزی»

«لی یومن» و «ان سترن» در فیلم «همه بسوی میزی»

زی

می



«لیویوز» و «ان سترن» در فیلم «میزی خانمی بوده» که در ایران بنام «کلفت باریک بین» ترجمه شده بود

«ان سترن» و «جان کارول» در فیلم «کنگو میزی»

«ان سترن» و «رابرت یانگ» در فیلم «میزی»



يك نگاه رد و بدل گردید!

دو دل بهم دو خنک شد

«ویکی» (نرماشیر) برای خاطر «نیکی» (ملوین دو گلاس) از هوبرت میلیونر دست کشید.
«نیکی» هم برای اینکه بزندگی راحتی آغاز کند در جستجوی شغلی شد و پایه ازدواج را کار گذاشتند. . . .
چند صبحی بعد . . . رشته محبت گسیخت!
«نیکی» دلدار قدیمی خود «لیندا» را ملاقات کرد، دیگر کار تمام شد!
ویکی، نیکی را ترک گفت و دوباره به «هوبرت» پیوست.

«هوبرت» میلیونر برای نازنین عروس خود کاخی بنا نهاد و چون تزیینات و نقاشی آن ناقص بود، بشتاب، نقاش و میل ساز و باغبان و . . . آوردند تا کاخ برای جشن عروسی از هر حیت آماده گردد.

«نیکی» هم در بین این اشخاص دیده میشد !!! وی باقیایه ای ناشناس آمده بود تا در برابر از دست رفته خود بزانو درافتد و اظهار پشیمانی کند.

ولی افسوس! «ویکی» با جواب میدهد: «دیر شده! همه میدانند که وصلت من و هوبرت بزودی انجام خواهد یافت! !»

اما . . . فقط دو نفر . . . دو نفری که همدیگر را از ته دل، از صمیم قلب دوست دارند، دو نفری که همدیگر را میپرستند، میتوانند با هم زندگی کنند.
بهین دلیل مجلس نامزدی «هوبرت» و «ویکی» بهم خورد . . . ویکی نا پدید شد . . . غیب شد . . . اصلا اثری از او نیافتند! آسوده باشید! شما در پایان فیلم او را در آغوش . . . خواهید یافت.

نتیجه: ممکن است صدای پول چنگی بدل زند؛ ولی هیچگاه بر بودن آن موفق نخواهد شد و دست خالی باز خواهد گشت.

ثروت قادر به گرفتار ساختن دل نیست. عشق است که دل را میراید!

...

آهنگ موزون والس در فضای سالن پذیرائی پیچید . . . «نرماشیر» و «ملوین دو گلاس» دو هنرپیشه نخست کمدی «ما میرقصیدیم» چون دو بیگانه بهم نزدیک شدند. پس از شروع رقص، چشمان خود را بستند و به عالم رؤیاشافتند. اما اکنون درست تماشا کنید. آیا میتوانید آنها را نسبت بهم بیگانه بنامید!



در کمدی «ما میرقصیدیم» فقر بردوش ثروت سوار است! ! . . .
«هوبرت» تبسم میکند! اما غصه میخورد! زیرا با میلیونها ثروت، «نرما» را ازدست داده است. در صورتیکه «نرما» میخندد زیرا با «دو گلاس» با کسی که یک دینار در جیب ندارد، ازدواج کرده است.

به عاشق خود روی ترش میکند! ! . . .
ولی طپش قلبش گواهی میدهد که هنوز او را دوست میدارد و دوست هم خواهد داشت.

بقیه از صفحه ۲

کلارك گابل

فیلم دیگری بنام «بهای عظمت» دعوت گشت.
این بار نیز بازی «کلارك» در کمال زبردستی انجام گرفت و بهمین جهت در چند فیلم دیگری از فیلمهای رژیم «لوئیز ماک لون» شرکت جست. پس از پایان رسانیدن این فیلم «کلارك» در فیلم دیگری موسوم به «بیوه» به همراهی «جان گیلبرت» و «می موری» شرکت نمود و بر شهرت خود افزود. «کلارك گابل» پس از اتمام این فیلم، بدعوت بعضی از مدیران کارخانه های فیلمبرداری بشهر نیویورک رفت و در آنجا نیز در چند فیلم شرکت نمود و معمولاً عهده داریهای رلهای نخستین گردید. در این موقع باز هم دوست قدیمی وی رژیم لوئیز ماک لون از او دعوت نمود که به شهر «لوس آنجلس» آمده و در چند فیلم شرکت کند.

«کلارك گابل» دعوتش را پذیرفته و در آن شهر در فیلمی بنام «بیابان نقاشی شده» که ایندفعه رژیم «لئونل باریمور» بود ایفای رل نخست را به عهده گرفت. بعد از پایان این فیلم، در فیلم دیگری بنام «آسان ترین طریقه» شرکت نمود. در این فیلم رل یکی از راهزنان را به عهده گرفته بود. بفرایز «کلارك گابل» هنرپیشه دیگری بنام «ویلیام بوید» یا «بیل بوید» در این فیلم شرکت داشت که امروز معمولاً در فیلمهای سریال بازی کرده و ایفای رل «Cow Boy» را به عهده میکند. در سال ۱۹۳۶ این هنرپیشه زبردست یعنی «کلارك گابل» با ایفای رل «کاپیتان کریستن» در فیلم «سرگذشت کشتی بوتنی» موفق باخذ جایزه طلایی آکادمی علوم و صنایع مستظرفه سینمایی گردید.
«کلارك گابل» در سال ۱۹۳۹ برای چهارمین بار ازدواج کرد. زن جدید وی «کارول لبارد» ستاره زیبای هالیوود بود. (سه همسر پیشین «کلارك گابل» ستاره سینما نبودند) دوران کوتاه همسری «کلارك» و «کارول» در کمال خوشی میگذشت ولی تقدیر و سر نوشت بی رحم پس از سه سال، تا ابد بین این دو همسر با وفا جدائی افکند و «کلارك گابل» را برای همیشه ماتم دار نمود.

بقیه در صفحه ۱۷

و از آنروز بیعد جداً تصمیم گرفت که هنرپیشه شود. در آن روزها ناگهان نامادری اش فوت کرد و «کلارك» باتفاق پدرش به «او کلاهما» مسافرت نمود و در یکی از باشکاهای نفت آنجا مشغول کار شد. در اینجا باید تذکر داد که درست در همین موقع صنعت فیلمبرداری و سینما مراحل اولیه خود را می بیند.



پس از چندی «کلارك» به دسته ای از مهندسی که در جستجوی منابع نفت بودند ملحق گشت ولی پس از چند ماهی این دسته مهندسی نیز از کار خود دست کشیدند و «کلارك» بوطن خود مراجعت کرد. در آن هنگام یکدسته از هنرپیشگان سیار وارد آن شهر شده بودند و «کلارك» که قبل از این دوسه بار لیاقت و کفایت خود را در فن هنرپیشگی، بنصه ظهور رسانیده بود در این دسته پذیرفته شد. اتفاقاً در آن زمان از طرف یکی از کارخانهای فیلمبرداری هالیوود آگهیهایی برای استخدام هنرپیشگان مرد منتشر شده بود. «کلارك» فرصت را غنیمت شمرده، خود را معرفی کرد. امتحانی که مدیران دروهله نخست از وی بعمل آوردند، کاملاً رضایت بخش بود و فقط عیب کار درازی قد «کلارك گابل» بود که در آن موقع بواسطه نبودن ستارگان همبازی کافی مانع بزرگی شمرده میشد ولی «کلارك» از این عدم موفقیت اولیه مأیوس نشده، منتظر اعلان هنرپیشگان دراز قد گشت.

بخت و اقبال با «کلارك» یاری کرده و پس از مدت کمی در فیلم «رومئو و ژولیت» که رژیم «لوئیز ماک لون» و هنرپیشه نخست آن «ژان کاول» بود، رل کوچکی بدو واگذار شد.
«گابل» در نخستین فیلم خود بقدری ماهرانه ایفای رل نمود که مورد توجه رژیم ها و مدیران کمپانیها واقع گردید و بلافاصله در



تحصیلات بیشتری در آکادمی «مرسبورگ» داخل شد و بعد وارد «برینس تون» گردید و در آنجا مراحل نخستین امتحان هنرپیشگی خود را داد و چندی بعد در کلوب مثلث وارد شد. پس از اتمام تحصیل چندی در انگلستان بازی میکرد و بعد روانه آمریکا گردید و به نیویورک رفت و در فیلمهای «دوباره خدا حافظ»، «ژاک زرد» و «پایان مسافرت» شرکت نمود و در ۱۹۳۵ بهولیوود آمد و از ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ در فیلمهای زیادی بازی کرد و مدارج ترقی را پله پله طی نمود تا آنکه در سال اخیر از بزرگترین هنرپیشگان جهان گردید. فیلمهای خوبی که در آن بازی کرده، عبارتند از: «زننده برای رقص»، «تپکار»، «منشی و همسرش»، «دختردهانی»، «کارآگاه جوانمرد»، «روزماری»، «امید در ناامیدی»، «عشق دریا»، «دیوانه سرعت»، «درواه خلق»، «نعمه جهان زیبا»، «دکان بی صاحب»، «طوفان مهلك».

«بغ بازان»، «قلب انسانی»، «شما نمیتوانید آنرا با خود ببرید»، «مستراسمیت بواشینگتن میرود»، «دختران زیگفلد»، «موقع مسخره بازی نیست»، «ساعت طلائی»، «سرگذشت فیلا دلفی» و «بات او گرلد». چنانکه در بالا گفتیم، جیمز استوارت از هفته ای ۲۵۰۰ دلار عایدی صرف نظر کرده و با درجه ستوانی داخل نیروی هوایی آمریکا گردید و چندین شب متوالی بوسیله رادیوی واشینگتن بهم میهنان خود پیام میفرستاد و آنها را برای نام نویسی در نیروی هوایی دعوت مینمود و بدین وسیله این هنرپیشه توانسته است بیش از هزار تن از اهالی آمریکا را داخل نیروی هوایی آمریکا نماید.

«میشا اوئر»: این هنرپیشه که بیشتر در رول اشخاص بیگانه وغالبا کمدی ظاهر میگردد، از اهالی روسیه است و در شهر «سن پترزبورگ» یعنی «لنین گراد» کنونی متولد شده است. دوران کودکی وی

عشق، حسادت، رقابت، قتل، جنگ، خونریزی

همه را در این فیلم خواهید یافت

«دستری دوباره بر اسب سوار میشود»

با وجود آنکه از خانواده های شریف روسیه بوده، بسختی گذشت و هنگام شورش روسیه، از این کشور گریخت و به ایتالی رفت و در آنجا با «لئوبلد اوئر» موسیقی دان معروف که پدر بزرگش بود و در کشورهای متحد امریکا بسر میبرد، رابطه پیدا نمود و پس از چندی، بسراغ او رفت و در تحت مراقبت وی قرار گرفت و در یکی از آموزشگاههای هنرپیشگی مشغول تحصیل شد و در سال ۱۹۲۸ بهولیوود راه یافت و شهرت زیادی در ایفای رول های کمدی کسب کرد.



«مارلن دیتریش» جدیدی که بهیچوجه با مارلن دیتریش که تا بحال دیده اید شباهت ندارد، در فیلم «دستری دوباره بر اسب سوار میشود»، بزوی پرده سینما ظاهر خواهد شد. کارشناسان سینمایی معتقدند که از زمان انجام رول «فرشته آبی» تا کنون این هنرپیشه نامی، مهارتی را که در این فیلم نشان میدهد، در ایفای هیچیک از رلهای محوله، از خود بروز نداده است. مخصوصاً اینکه «جیمز استوارت» هنرپیشه محبوب امریکائی نیز رول مقابل او را بازی میکند.

هنرپیشگان دیگری نیز در این فیلم شرکت دارند که عبارتند از: «چارلز ویننگر»، «میشا اوئر»، «بریان دانلوی»، «ایرن هروی»، «النجکنیز»، «اونامرکل»... چون شرح حال «مارلن دیتریش» در شماره پیش بنظر خوانندگان گرامی رسیده است، در این شماره از درج آت خودداری میکنیم و بشرح زندگی «جیمز استوارت» میپردازیم: شهرت هنرپیشه بسته بخوب بازی کردن و در ضمن استقبال و محبوبیت او در نظر تماشاچیان و علاقمندان هنرپیشگی است. منکن است من یا شما و حتی تمام اروپا از هیكل خشك و دراز و لاغر و لیان و رافاده «جیمز استوارت» خوشمان نیاید ولی چون امریکائی ها بازی او را دوست داشتند، وی اکنون از مشهورترین هنرپیشگان سینماست.

جیمز با بزرگترین ستاره های هولیوود از جمله: «هدی لامار»، «لانانتر»، «جودی گارلند»، «مارگارت سلیمان»، «جین اتر»، «ارلینور پاول»، «مارلن دیتریش»، «کاترین هپبورن»، «جون کرافورد» و «کلودت کابرت» بازی کرده و روز بروز بشهرتش افزوده میگردد تا آنکه چندی پیش برای فداکاری در راه میهن بخدمت نیروی هوایی آمریکا داخل شد. جیمز در «ایندیانا» متولد شده و در کودکی تحصیلات ابتدائی خود را در مدارس آنجا بیابان رسانید و نیز برای



جیمز استوارت



چارلز ویننگر



میشا اوئر



بریان دانلوی



ایرن هروی



الان جنکینز



اونامرکل



الان کورتس



بتی رابرتس



اگر بخواید در عکس زیبا شوید . . .

شما همیشه نزد عکاس نمیروید که عکس شما را بیندازد بلکه اغلب دوستانتان با دوربین های خود عکس شما را بر میدارند و این عکس ها رتوشه نمیشود .
خبر نگاران روزنامه ها بدون اینکه شما متوجه و آماده باشید عکس شما را میاندازند . پس باید همواره عکاس شما را مهیا بیاید .

اگر چهره شما نظم دارد یعنی اگر صورتتان زیاد کشیده و یا زیاد گرد نیست ، اگر چشمهای شما زیاد کوچک و یا زیاد بزرگ نیست ، اگر بینی شما خوش ترکیب است ، اگر استخوانهای زیر چشم شما زیاد برآمده نیست ، اگر لبهای شما زیاد فرورفته نیست ، اگر رنگ مو چشم شما نسبتاً تیره است ، همیشه برای عکاسی حاضرید ؛ ولی بشرط اینکه همواره خوشحال و خندان باشید .

اگر چشمهایتان ریز است دور چشم خود را سیاه نکنید ، اگر مژه خود ریمال میزنید سعی کنید مژه ها زیاد دسته دسته در یکجا جمع نشود .

بیش از دوماه بهم نجسید . اگر مژه مصنوعی میگذارید ، زیاد بلند نباشد که مناسب با چشم شما نیست . وقتی بچلو نگاه میکنید ، چانه خود را پائین نگاهداشته و از بالای چشم نگاه کنید ، بقسمیکه مقداری از سفیدی چشم در سیاهی آن پدید آید . هنگام خندیدن دهان خود را زیاد باز نکنید زیرا عضلات گونه های شما زیر چشم جمع میشود و چشم را ریزتر جلوه میدهد .

طبق دستورات بالا ، در مقابل آینه تمرین کنید . اگر چشمان بزرگی دارید و دندانهای شما خوشتر کیب است و صورتتان نسبتاً متناسب است در عکس بخندید ، بطوریکه بیشتر دندانها پیدا شود . زیرا خنده عضلات گونه شما را بزرگتر جمع کرده و چشم را خوشحالت میکند . در موقع عکس انداختن سر خود را بحالت آزاد نگاهدارید ؛ یعنی متقابل بیابین یا رو بیابالا نباشد .

اگر چهره ای زیاد کشیده دارید و یعنی شما قدری بزرگ است ، موی خود را طوری آرایش دهید که گوش های شما کمی پیدا باشد . اگر پیشانی شما زیاد بلند است کمی از آنرا با موی سر بپوشانید .
اگر بینی عقابی دارید در عکس کاملاً رو بروی دوربین قرار بگیرید .
اگر فاصله دهان تا بینی کم است «روژ» باریک بلب بالای خود بمالید ؛ از «مد» پیروی نکنید . اگر استخوانهای گونه شما برآمده و لبهای شما فرورفته است گودی صورت را قرمز نکنید زیرا در عکس ، فرورفتگیها تیره میافتد و شما با تیره کردن فرو رفتگیهای صورت ، آنرا بیشتر مجسم کرده اید . روژ را روی برآمدگی صورت بمالید و آن را باطراف پهن کنید تا بر جستگی های صورت نیز تیره شده در عکس بنظر نرسد .

اگر بینی خیلی پهنی دارید ، روی بینی را پودر روشن بمالید و در دو طرف آن پودر تیره مالیده و آن را بطرف بینی محو کنید که در طرفین بینی شما سایه ایجاد کرده آنرا ظریف بنظر رساند .

اگر صورت شما پهن است و لب های بزرگی دارید موی خود را زیاد از طرفین صورت دور نکنید . بطور کلی آرایش مو ، باید صورت را بیضی نشان دهد و برجستگیهای زننده صورت باید تیره شود و فرورفتگی های آن رنگ روشنتری بخود بگیرد .

اگر بخواید عکسهائی مطابق ذوق و میلتان بحالت های مخصوصی بردارید ، مقاله « ژست » را در شماره آینده «هولیوود» بخوانید .



« آن گین » ستاره هولیوود

میخواهد در عکس زیبا شود و به پیروی از دستوراتی که در این صفحه داده شده ، خود را برای دوربین عکاسی آماده میکند .

مارلن دیتریش ایران

مارلن دیتریش هولیوود در عشق خود کامیاب نبوده است . « مارلن دیتریش » ما چطور ؟

دو پرده از زندگی عشقی مارلن دیتریش ما برده اول : یکی از روزهای مردادماه ۱۳۴۰

« زلیخا ، عزیزم گوش کن . . . »
زمزمه نسیم ملایمی که در میان شاخ و برگ درختان میوزید و شرشر آب رودخانه که بر سنگها فرو میریخت صدای او را در میان گرفت . عاشق و معشوق ، این زن و مرد جوان عاشق پیشه که درین گوشه دور از هیاهو و غوغای تمدن ، در یکی از دهات اطراف همدان ، پناهنده شده اند ، براز و نیاز مشغولند و از خود بیخود گشته و بجمال طبیعت توجهی ندارند و زیبایی را در وجود همدیگر میجویند .

دست بدست هم نهاده و دل بهم داده و از عشق سخن میگویند و از زندگی آتیه خود صحبت میدارند . آرزو ها در دل میپروراندند و کآخهائی از خوشبختی در افکار خویش بنا میکنند .

« زلیخا ، عزیزم ، گوش کن . . . »
زلیخا ، عزیزش گوش فرا میدهد و از دهان عاشق ، سخنانی از عشق و خوشبختی میشنود . ولی . . . ولی در همین هنگام عفریت ناکامی بروی آنان سایه انداخته و تبسمی شیطنت بار بر لبانش ظاهر میشود .

پرده چهارم : یکی از روزهای خردادماه ۱۳۴۴
« تو دروغ میگوئی ، دروغ میگوئی . میگفتی فقط و فقط قلبت را بمن سپرده ای . . . و اکنون می بینم چنین نیست ! »
« عزیزم ، گوش کن . . . »
« دو سال ، گوش کردم . . . »
دو سال ! دو سال ! آری ! دو سال ! !

چشم بچشم دوخته و برده ای از گذشته ، در نظرشان مجسم گشت و عاشق و معشوق صحنه هائی از زندگی این دو سال در دیدگات اشکبار یکدیگر میدیدند .

مناظر سرور انگیز و شیرین ماههای نخست عشق و ورزی زود پایان یافت و مناظر تراژیک و تلخ و ناکامی رسید . آه ! چه دوره غم انگیزی ! هم اکنون زن و مرد جوان از بخاطر آوردن آن ، بر خود میلرزیدند .

مخالفتهای خانوادگی ، بدبینی و عدم توافق نظرو حس اعتماد مرد باعث اینهمه بدبختی شده بود و بدتر اینکه وی نیمی از قلبش را در گرو زن دیگری داشت ، زنی که از او نیز دل نمیتوانست بکند .

هیچ بدبختی از این بالاتر نیست که عاشقی در سر دوراهی ، که یکی بغانه معشوق و دیگری بوادی محبوب منتهی میشود ، متوقف شود و نداند کدام راه پیش گیرد . در هر يك که قدم گذارد ، دلش در راه دیگری است .



...
همه چیز فراموش میشود ، همه چیز ، سختی ، رنج و مشقت ، ولی ناکامی در عشق فراموش شدنی نیست . این عاشق و معشوق بگذشته ، بدوران پر از خوشبختی خود فکر میکنند و دیوار هجر فاصله بین دو قلب نوین و دیدگات گریان میگردد .

شوخی تئاتر

فوقای پشت صحنه

در تماشاخانه هنر

تماشاچیان مشغول تماشا بودند که ناگهائی صدای تیرو تخته ، مشت و لگد از پشت صحنه بگوش رسید . بازیکنان همه مات و مبهوت بخود مینگریستند ، صدا بلند تر شد ، داد و فریاد هم اضافه گردید و مدیر تماشاخانه سراسیمه پشت صحنه دوید .

بیا ببین چه محشری برپا بود . یکی از هنر پیشگان با يك تپه ریش مصنوعی با گرمیور کلاویر شده و بزنی بزن در گرفته بود . گرمیور تماشاخانه هنر آدمی عصبانی است و بقول معروف زود از کوره در میرود . رندان هم دائم سر بسر او میگذارند : موقع گرمیور اطوار میریزند ، ژست میبندند و بلوازم کارش ور میروند .

آقای گرمیور هم از آنهاست که برای همه مادر است و برای خودش زن بابا . خیلی مقید است که همه چیز منظم باشد و هنر پیشگان سراسعت بلکه زودتر حاضر شوند - بابا بتوجه ؟ - و علاقمند است که وظیفه خودش را خوب انجام دهد و بدین جهت همیشه با هنر پیشگانی که باید گرمیور شوند ، دعوا دارد . وی بکار خود زیاد اهمیت میدهد و چون بههارت و هنرمندی خود اطمینان دارد ، قدری از خود راضی است . حق هم دارد .

امشب هم یکی از هنر پیشگان باز در صدد شوخی با او برآمده بود و گرمیور هم نامردی نکرده ، با مشت و لگد جواب داده و در ضمن از چوب قلیان خود استمداد جسته و طرف را خوب بحال آورده بود . گرمیور تماشاخانه اخلاق و عادات عجیبی دارد . مثلاً هنگامیکه پنج شش دقیقه بیالا رفتن پرده مانده ، اگر هنر پیشگان مطابق میلش رفتار نکنند ، دست از کار میکشد . حضرت آقا ، الان پرده بالا میرود ، خواهش ، تمنا ، آقا بکشیدن قلیان که علاقه زیادی بدان دارد ، مشغول است . بالاخره تمام هنر پیشگان باید بیایند و نازش را بکشند تا حاضر بکار شوند .

به آقای گرمسیری ، تبریک هیگوئیم

نمایش « خسرو و شیرین » نمونه برجسته ای از هنرمندی بازیکنان تماشاخانه تهران مخصوصاً هورفر ، فکری و گرمسیری در رلهای نخست نمایش نامه بود ، مهارتی که گرمسیری در ایفای نقش « فرهاد » از خود بروز داد ما را مجبور با انتخاب عنوان بالا نموده است .

باشگاه هولیوود

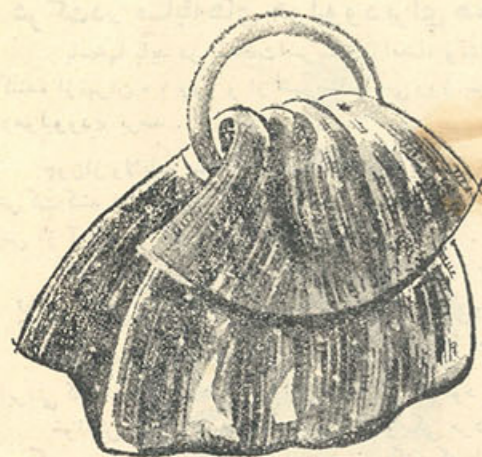
بمنظور ایجاد يك استودیوی سینمایی بزودی افتتاح خواهد شد . اشخاصیکه سن آنها بیش از ۱۸ سال باشد میتوانند رسماً عضویت باشگاه را قبول کنند و آنهاستیکه کمتر از ۱۸ سال دارند با معرفی یکی از بستگان که عضویت باشگاه را داشته باشد پذیرفته میشوند . در این باشگاه هر يك از اعضا ، که مایل باشند میتوانند خود را آماده فن هنر پیشگی که اولین شرط آن آشنائی بورزش است ، نمایندند . داوطلبین ورود به این باشگاه باید قبلاً مقداری بابت حق عضویت و هر ماه ۳۰ ریال بابت ماهیانه به باشگاه بپردازند .

این باشگاه فعلاً بیش از ۱۰ نفر عضو نی پذیرد و داوطلبین باید از خانواده های محترم شهر باشند . برای کسب اطلاعات بیشتری به دفتر هولیوود مراجعه نمایید

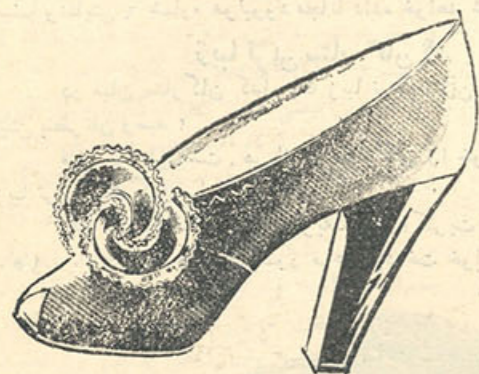
هولیوود

در نگاه مطبوعاتی پروین اول لاله زار و شعب نگاه در تهران و شهرستانها بفروش میرسد بهای هر جلد پانزده ریال

مد هولیوود



این کیف که به تقلید از کیف مورد علاقه «نرماشیر» ساخته شده، بتازگی در آمریکا مد گردیده. منتها پیروان مد، این کفش را هم بآن اضافه کرده اند.



موزا: رفع کننده ریش مو و موخوره و شوره سر و علاج کننده کچلی می باشد.

محل فروش تجارتنی و جزئی طهران اول خیابان ناصر خسرو جنب دارالفنون بنکاه «ت ب».

گرچه لازم بسفارش نیست

فرشهای تجارتنانه ضیا ابطحی در بازار از هر حیث

طرف توجه و مقرون بصره می باشد. تلفن ۹۹۰۱

اخطار اداری

تصاویری که در هولیوود چاپ میشود موجود است

و خوانندگان برای خرید این عکسها میتوانند بدفتر هولیوود مراجعه کنند. دفتر هولیوود.



پارچه دامن وژاکت، «ریون» گلدار سیاه یا قهوه ای سیر، ژاکت آن یک تکه میخورد

در این شماره ما یک اشتباه خیلی بزرگ کرده ایم، شما آنرا تصحیح کنید و در بلیط سینه ما دریافت کنید.

یک ستاره زیبا در یک لباس جدید



کارخانهای فیلم برداری در جستجوی هنرپیشه، باین در آن در میزنند و ممکن است روزی هم بسراغ زیبایی های ما بیایند. دستگاہ های تبلیغاتی سینمایی نیز در معرفی این هنرپیشگان معرکه می کنند.

عکسهای زیبایی از ستارگان تهیه مینمایند و آنها را بلباسهای گوناگون میارایند.

«لوتیزالبریتن» نیز یکی از ستارگان تازه کار هولیوود است که لباس زرق و برق داری در بر دارد.

بقول «دیسچ» با لباسی که بر تن کرده، چنانست مینماید که دخترک خود را برای چنگ های مکانیزه امروزی آماده ساخته است.

ولی آیا شماخیال میکنید که این ستاره زیبا جز برای فریفتن، برای کار دیگری خلق شده باشد؟



مسابقه های هولیوود

شرکت در مسابقه های هولیوود برای همه آزاد است
با سخا باید در باکت سر بسته با امضاء و نشانی صریح شرکت
کننده از تهران ۱۰ روز و از شهرستانها سی روز پس از انتشار بدفتر
«هولیوود» برسد.

چون از ولایات بمانوشته اند که نمیتوانند با اهالی تهران در مسابقه ها
شرکت کنند از اینجهت ما پس از انتشار هر مسابقه یکماه صبر میکنیم و
پس از آن برنده مسابقه را اعلام مینمائیم.

بزرگترین هنر پیشگان ایرانی کدامند؟

عده زیادی از خوانندگان از ما میپرسند «بزرگترین هنر پیشگان
ایرانی کدامند؟» ما هم پاسخ این سؤال را از خود ایشان میخواهیم.
خواهش داریم دوهنر پیشه یکی زن و یکی مرد که در نظرات
بزرگترین هنر پیشگان هستند، با معرفی کنید که طبق عقیده عمومی،
«بزرگترین هنر پیشگان ایران» معرفی شوند.
البته زحمت شمایی مزد نخواهد بود. بکلیه شرکت کنندگان سه جاذبه
یک سری ۱۲ عدد عکس هنر پیشگان هولیوود بطور قرعه داده خواهد شد.

مسابقه برای نویسندگان سینمایی و تئاتر

بنگارتنده تفریحی ترین و جالب ترین داستانها در باره تئاتر و
سینما و نمایش ۶ شماره هولیوود مجانا داده خواهد شد.

زیبا ترین ستارگان؟

در میان ستارگان کدام یک زیبا ترند؟ این است یا آنکه دفته
پیش بنظرتان رسید؟

میل خودتان است. هر یک از ستارگان را خواستید، بعنوان
زیبا ترین ستارگان با معرفی کنید.

بشرکت کنندگانی که نظریه شان در اکثریت قرار بگیرد، مبلغ
۱۵۰، ۲۰۰ و ۵۰۰ ریال بطور قرعه پرداخت خواهد شد.



به آقای سر هنگ بهار مست
برای نمایش بیژن وهومان تبریک میگوئیم
و منتظر نمایش بهرام گور می باشیم

کارخانه مهر لانتیک سازی ایران

«هولیوود» پاسخ میدهد

«خانم «زهره و...» میپرسند: مطالب «هولیوود» چگونه
تهیه میشود؟

قبل از انتشار هولیوود با کلیه کارخانهای فیلمبرداری رابطه مستقیم
پیدا کردیم و اکنون بیشتر مطالب ما از سرویس خبر گزارهای این
مؤسسات تهیه میشود.

بیش از چهل نفر از خوانندگان ما میپرسند چرا در یک نشریه
سینمایی از تئاتر نیز بحث میشود وعده زیاد دیگری نیز سؤال کرده اند
چرا صفحات بیشتری بتأثر اختصاص داده نمیشود.

منظور از انتشار «هولیوود» شناساندن اهمیت هنر پیشگی است
ولی از لحاظ اینکه بازار سینما در ایران از تئاتر رواج تر است،
صفحات بیشتری به فیلمها و هنر پیشگان آن اختصاص داده ایم ولیکن
البته تشویق هنر پیشگان ایرانی را نیز از نظر دور نخواهیم داشت.

آقایان ابوالقاسم سقراطی و ابوالقاسم اعتماد در طی نامه ای
که از «نفت شاه» بنا نوشته اند اظهار میدارند که از «عشق»
سینما هستند و پس از شرح دلباختگی خود بدین عالم و سرگشتگی و
بدبختیهای که از این راه نصیبشان شده تقاضا میکنند که چراغی فرا
راهشان داریم تا خود را بوصول معشوقشان یعنی یکی از کارخانه های
سینمایی برسانند.

متأسفانه جنگ کنونی مانع مهمی در راه عملی شدن آرزوی این
دلباختگان است و ما فعلاً داروی صبر و شکیبایی را بدین دو جوان
پر شور و امثال ایشان که شقای درد خود را از ما خواسته اند،
تجویز میکنیم.

دوشیزه «مبین» که بعللی ما را از ذکر نام خانوادگیشان
بازداشته اند، شرح زندگی خصوصی هنر پیشگان را خواسته اند.
اخیراً عکسهای زیادی از چگونگی زندگی هنر پیشگان برای ما
رسیده که در شماره های آتی بنظرتان خواهد رسید.

آقای جمشید بهنام بنمایندگی بیش از ۲۰۰ نفر که با دوشیزه پری
حسادت میوزرد چاپ عکس و یویان رومانس را از ما خواسته اند.
چشم، آقا، او را هم چاپ خواهیم کرد.

دوشیزه پری نماینده ۲۰۰ نفر، از لطف شما متشکریم تیونوروسی
را در شماره های آینده عرض کردم که چاپ خواهیم کرد و چون شما
خیلی عجله دارید حتماً او را در شماره ۴ خواهید یافت.

آنهاست که پاسخ ننشیده اند برای آنستکه نامه هایشان دیر رسیده
است، شماره آینده انشاء الله.

گردودندان ضروروس
دندان را سفیدتر را محکم و با ناز خوشبو میکند
مایی است معطر سردار پید
برای توالت دست بصورت تهیه شده
محل فروش تجارقی - بنگاه داروئی سلامت خیابان باختر و تقاطع ۷۳۰
داروخانه سلامت خیابان قیام امام داد فغانه باخی متسبر ایران

گلارک گابل

(بقیه از صفحه ۹)

در سال ۱۹۴۲ هواپیمایی که حامل «کارول لمبارد» و مادرش و چند
نفر دیگر بود، سقوط کرد و کلیه مسافری آن کشته شدند، «گلارک
گابل» برای مدت چند ماهی جهان سینما را ترک کرده و گوشه عزلت
اختیار نمود، ولی احتیاج شدید جهان سینما بگلارک، ویرا وادار کرد
که قبل از دخول در نیروی هوایی امریکا، در چند فیلمی شرکت کند.
«گلارک گابل» سال قبل داوطلبانه در نیروی هوایی امریکا نام
نویسی کرد و همانوقوع اظهار نمود که مایل است سمت مسلسل چی
هواپیمای را داشته باشد، اکنون گلارک با درجه سروانی وارد لندن
شده است.

چندی قبل رادیوی لندن خبر خوشمزه ای منتشر کرد که ما بی مناسبت
نمیدانیم آنرا در اینجا ذکر کنیم. مضمون خبر این بود:
چند روز پیش «گلارک گابل». از جمله بزرگترین هنر پیشگان
جهان وارد لندن شد. برای نخستین باری که گلارک گابل در خیابانهای
شمالی لندن گردش میکرد، چون مایل بود کسی او را نشناسد کلاه را
تا بالای چشمانش پستان کشیده و سرش را هم پائین انداخته بود.
گلارک با این حال دو سه ساعتی در خیابانها گردش نمود و کسی متوجه
وی نگردید. ناگاه چند نفر از «سینما بروهای» لندن ویرا شناخته
و فریاد برآوردند: «گلارک گابل...» مردم نیز ناگهان وی را
شناختند و مجالی به گلارک ندادند و او را روی شانه های خود نشانده



«سروان گلارک گابل»

و چند ساعتی با این وضع در «هاید پارک»
لندن و خیابانهای مهم آن گردانندند!!!

بهترین فیلمی که «گلارک گابل» تا کنون
در آن بازی کرده است فیلم فراموش نشدنی
«برباد رفته» میباشد که مسلماً اغلب خوانندگان
ما آنرا دیده اند. نود و هشت درصد از فرستندگان
مراسلات و تلگرافاتی که در خصوص این فیلم
بنام «داوید سلز نیک» تهیه کننده آن فیلم
رسیده، موافقت خود را در انتخاب گلارک گابل
برای ایفای زل «رت ساتلر» یعنی دل نخست
مرد آن اظهار کرده بودند.

«گلارک گابل» تا کنون در فیلمهای بیشماری
بازی کرده که بیشتر آنها در تهران بمرض نمایش
گذارده شده است و ما در زیر چند تالی از آنها
را نام میبریم.

«منشی و همسرش»، «گناهکار»، «چرخ
فلک رقص»، «مشت زن و قهرمان»، «سفید
پوشان»، «باد سرخ»، «مراقب مردان باشید»،
«ندای جنگل»، «در بای چین»، «جوانمرد و
جاننی»، «سرنوشت کشتی بوتنی»، «زلزله
سافرانسیسکو»، «پرواز آزمایش»، «خبر
نکار سینمایی»، «ایمان بغداد»، «شادی
دیوانگان»، «سلطان نفت»، «برباد رفته»،
«مبارزه دو خیر نیکار»، «عاشق دو جانبه» و
«بسته بزنجیر عشق». فیلمهای خوبی که از گلارک
گابل هنوز در تهرات نمایش داده نشده است
عبارتند از:

«ساراتوگا»، «هلد بوریس»، «پارنل»،
«جوان حادثه جو»، «بالاخره ترا یکجا پیدا
خواهم کرد»، «رفیق مجهول» و «اورا در
بیشی ملاقات کردند».



این نوع کلاهها شده است تصویر
مزبور پشت کلاه را نشان میدهد



ز
ن
د
گی

هنگامیکه آخرین صفحه «هولیوود» را بهم نهادم، چشمهای خود را بستم تا یکچند خاطراتی را که آهسته آهسته فراموش میکردم، بیاد آورم.

بخاطر آوردنم که وقتی بازیگر تماشاخانه ای بودم: آنجا تماشاخانه زندگی بود!

در میان تماشاچیان تماشاخانه ما، کسی بود که بازی کردن مرا بسیار دوست میداشت، قوی هیكلی بود که با دیو شباهت کامل داشت! تنها کسی بود که از بازی کردن من، از اشکهایی که بوقوع میریختم، آه هائی که در جای لازم میکشیدم و نغمه هائی که از سوز دل میخواندم، معظوظ میشد. دست میکوفت، آفرین میگفت و تشویق مینمود.

بمن میگفت: تو برای اجرای رلهای «تراژدی» استعداد مخصوصی داری! میگفت: تو در صحنه تماشاخانه همیشه باید گریه کنی، باید اشک بریزی، باید آه بکشی، باید ناله کنی... اگر هم یکوقت دلت خواست بخندی میتوانی آرام، همانوقع که اشک مثل سیل از چشمهایت میریزد، لبخند کوچکی بزنی، لبخندی بشیرینی قند و بنلخی شو کران، لبخندی که فقط کمی از دندانهایت را نمودار سازد و همه را خوش آید.

آننگاه درد بدام میافکند، زجر میداد، شکنجه ام میکرد، اشکم را بدر میآورد، دلم را میشکست و بصحنه ام میفرستاد تا آنکه هنگام بازی زندگی، شکلی که بچهره میکیرم حقیقی باشد و رخسارم از درد درونم حکایت کند، تا هنگامیکه رل محکوم بد بختی را که شکنجه میشود بازی میکنم، از ته دل فریاد بکشم، اشک بریزم و برای نجات خویش تلاش نمایم...

این معلم تراژدی که از سوز دل من مشغوف میشد و به گریه ام

میخندید، بدبختی نام داشت...

...

رود غرش کنان از زیر پایم میگذاشت، میرفت و سنگ و خاک را در هم میپیچید و با خود میبرد، میبرد و معدوم میکرد و هیچ بجای نمی گذاشت.

دل بدریا زده از تماشاخانه گریخته بودم تا خود را بآب رودخانه سیارم. میخواستم خود را در آغوش امواج خروشان اندازم و برای همیشه رخت از این جهان، ازین تماشاخانه تراژدی، بسرای دیگر کشم. آنجا برای نخستین مرتبه خندیدم، بجهان و هرچه در اوست خندیدم. بخود خندیدم، با آسمان و زمین خندیدم. بماه که نور میافشاند و به ستاره ای که در گوشه آسمان چشمک میزد خندیدم. به همه خندیدم. به بازی مضحك زندگی خندیدم...

خندیدم، دو دیده بهم نهادم و خود را بسوی رودخانه پرتاب کردم اما... چیزی بدامانم آویخت و نگاهم داشت: دستی دامنم را گرفته بود!

— نرو، نرو... در تماشاخانه من برای توجای خوبی هست. در آنجا فقط رلهای پر شور و نشاط بتو محول میشود.

در آنجا همه اش میخندی، و خوش و خرم خواهی بود. در تماشاخانه من فقط یک چیز لازم است...

پرسیدم: آنچیز چیست؟

گفت: عشق است.

گفتم: تماشاخانه تودر کجاست؟

دخترک خندید و گفت: در سینه ام...!

چوپان



شوخى سینما: معلوم میشود عکاسی که این عکس را تهیه کرده با «میرنالوی» و «ویلیام پاول» شوخی داشته!

به چه میاندیشد؟

.....

آیا این ستاره زیبا که بتازگی در آسمان هولیوود درخشیدن گرفته، به چه

میاندیشد؟

سالهای پیش «جانن بلر» دائمآشب و روز در اندیشه ورود به هولیوود بود؛ ولی امروز که در این شهر است در اندیشه احراز مقام بلندی در میان هنر پیشگان میباشد.

...

هولیوود

را تندیخیز کرد

.....

این ستاره جذاب که در جهان سینما بنام «ماری مارتین» مشهور شده است چندی پیش با زیبایی خویش شهر هولیوود را ناگهان تسخیر کرد و دل دوستداران سینما را اسیر دام خود نمود.



هولیوود

نگارنده: ۱۰ مهر

ناشر: کانون آگهی آذر

آگهی در سینماها

لاله زار، پاساژ ایران، اطاق ۱۷-۱۸

بهای هولیوود ۱۵ ریال

پشت جلد

«شرلی تمپل» و «لارن ری» در فیلم «کنلین» که در شماره دیگر شرح آنت با عکس های زیادی از «شرلی» بنظر خوانندگان خواهد رسید.

...

شرکت سهامی

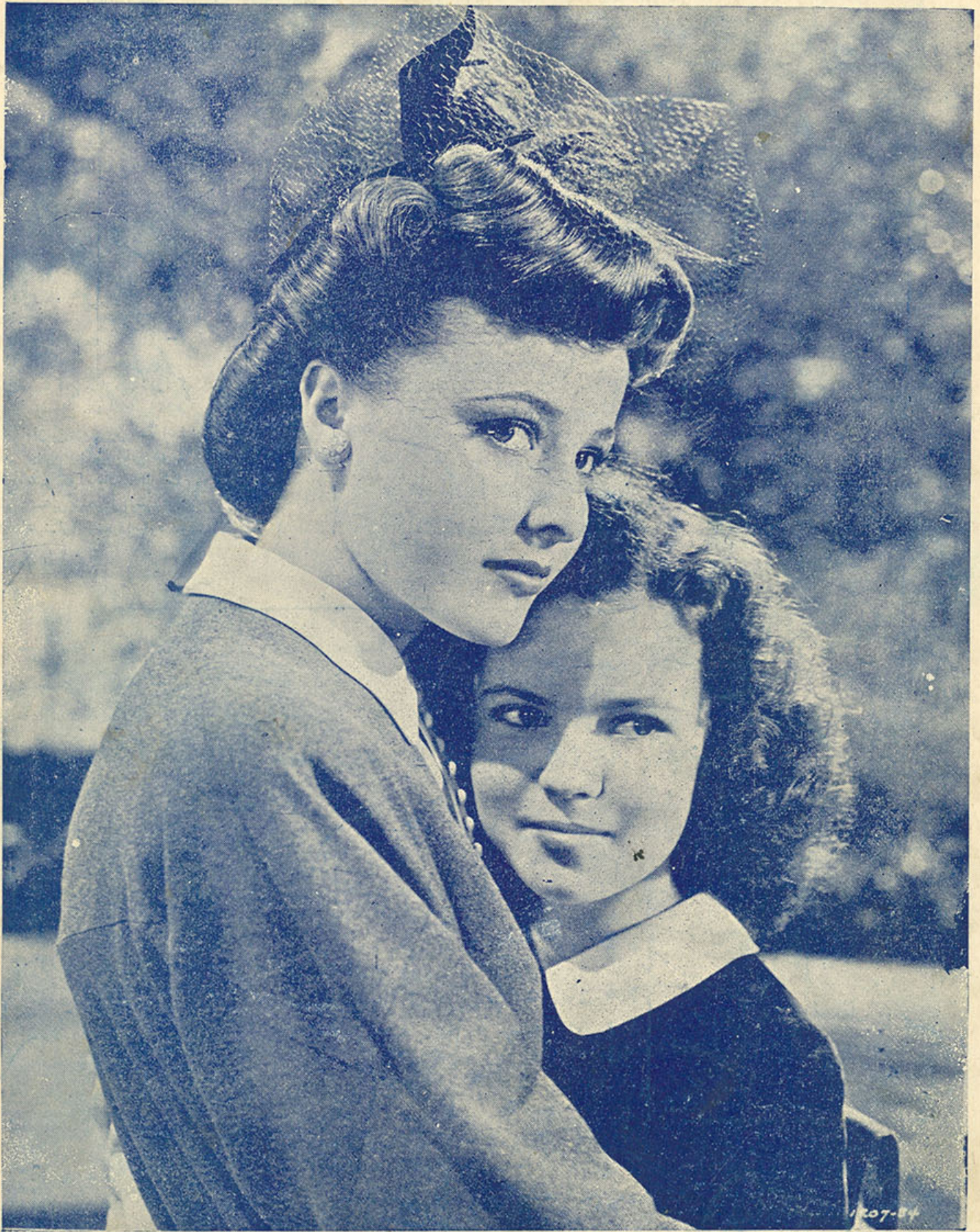
چاپ رنگین



(۱)

مهر ماه ۱۳۲۲

(۳)



بها ۱۵ ریال